

## پاره‌های ایران شناسی

### ۱۶۹- گل نبشته‌های تخت جمشید

#### و تاریخ حقوق

در تاریخ حقوق ایران از نظام مالیه‌ی عمومی ایران به عنوان بخشی از «حقوق عمومی» سخن در میان آورده‌ایم. تا آن‌جا که به عصر هخامنشیان (۶۴۵-۳۲۱ ق.م) مربوط می‌شود اسناد دولتی، حسابداری و مالی کشف شده در سال‌های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ در تخت جمشید که اغلب به خط عیلامی هخامنشی یا آرامی‌اند و تعدادشان به سی هزار می‌رسد، اهمیت زیادی دارند زیرا این اسناد، شرح وظایف مشاغل مختلف و جیره و دستمزد معماران، بنایان، کارگران و کارمندان را از بالاترین مسؤول مالیه‌ی عمومی ایالت فارس (یعنی فرنک = عموی داریوش) گرفته تا پایین‌ترین مشاغل کارگری و همچنین دریافت‌ها و پرداخت‌ها را تعیین می‌کند. ترجمه‌ی فارسی تعدادی از این گل‌نبشته‌ها اخیراً به قلم دکتر عبدالمجید ارفعی به همت محمدکاظم موسوی بجنوردی توسط دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی منتشر شده است.

در عین حال، اهمیت این اسناد، تنها از جهت ارائه‌ی «مصادیق» بیش‌تر است اما از جهت مفهوم و محتوا بر نوشته‌ی ما در این زمینه‌ها در تاریخ حقوق ایران چیزی نمی‌افزاید. (تاریخ حقوق ایران، تهران، دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۶، چاپ دوم، صص ۸۹-۸۵)

### ۱۷۰- سلمان و ابدال در ۱۶ روایت

سلمان و ابدال، داستانی رمزی و تمثیلی فلسفی و عرفانی‌ست که آن را حنین بن اسحاق عبادی از یونانی / سریانی به عربی ترجمه کرده است و بعدها ابن‌سینا در نمط تاسع اشارات بدان اشاره کرده و خواجه نصیر در شرح اشارات به رمزگشایی آن پرداخته است. ما این داستان را با عنوان **سلمان و ابدال در چهارده روایت**، بررسی و منتشر کرده‌ایم. افزون بر آن چهارده روایت، این داستان به وسیله‌ی قطب‌الدین معین الاسلام ابهری و محمدتقی اسفراینی پارسی شده است.

۱۵- ترجمه‌ی قطب‌الدین ابهری از سلمان و ابدال، به تقلید از نمط تاسع و عاشر اشارات ابن‌سینا، به مقامات العارفین نام‌گذاری شده و چنین آغاز می‌شود:

«دوستی عزیز که بر ما مهربان بود، از ما سوال کرد و گفت: که ما را در قصه‌ی ابدال و سلمان که بعضی حکما...» (فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران، ۱۳۳۷/۳، به نقل از الذریعه، چاپ بیروت، ج ۲۲، ص ۱۱)

۱۶- محمدتقی بن مشهدی بن محمد قاسمی حسینی اسفراینی همین قصه‌ی سلمان و ابدال را در شرح نمط تاسع اشارات، به پارسی تحریر کرده که نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی سپهسالار موجود بوده است. (الذریعه، چاپ بیروت، ج ۲۲، ص ۱۲)

### ۱۷۱- وجوه تسمیه‌ی کوچه بازارهای سبزوار

یکی از عواملی که در ایران، موجب گسست فرهنگی جامعه شده است، تغییر نام مکرر اماکن جغرافیایی و حتی کوچه‌ها و خیابان‌هاست که ارباب سیاست، بی‌اعتنا به دلایل و سوابق تاریخی، این نام‌ها را، به سلیقه‌های مختلف عوض کرده و می‌کنند. برای مثال، در تهران خیابان تخت جمشید را به خیابان طالقانی، خیابان تخت طاووس را به خیابان مطهری، خیابان کاخ را به خیابان فلسطین و خیابان وزرا را به خیابان خالد اسلامبولی تغییر نام داده‌اند. در شهرستان‌ها هم نام خیلی کوچه‌ها و خیابان‌ها را عوض کرده‌اند و از جمله در سبزوار نام خیابان دکتر غنی را به خیابان فدائیان اسلام، تغییر داده‌اند. بحث تفصیلی در این ابواب، مستلزم تألیف کتابی مستقل است. در این‌جا به سائقه‌ی حبّ وطن و از باب خدمت به مملکت، تنها برای نمونه، اسامی کوچه‌های قدیمی سبزوار را که تا پنجاه و چند سال پیش موجود بود، همراه وجه تسمیه‌ی آن‌ها ذکر می‌کنیم.

۱- بعضی از کوچه‌های سبزوار، نام‌های کهن هزار ساله دارند، مانند کوچه‌ی «پامنار» در مرکز شهر سبزوار و نزدیک مسجد بسیار قدیمی هزار ساله‌ی پامنار که خانه‌ی آباء و اجدادی ما در آن کوچه واقع است و نیز کوچه‌ی نقابشک که باغ مشجر پدربزرگ مادری‌ام در آن کوچه بود و کوچه‌ی قنبرسیاه که گویند محل اقامت قنبر غلام امیرالمومنین بوده است. و کوچه‌های سرده و سروستان و کوچه‌ی پادروخت و امثال آن‌ها.

## ۱۷۲- نور علی شاه اصفهانی

نور علی شاه اصفهانی (وفات ۱۲۱۲ق) از مشایخ مهم سلسله‌ی متصوفه نعمة‌اللهیه است. وی بهترین مرید سید معصوم علی شاه هندی است. معصوم علی شاه به دستور سید شاه علی رضا دکنی (درگذشته ۱۲۱۴ قمری) که بعضی از معاصران از برکت روح او مستفیض می‌شد و او را در پشت شانیه خود، احساس می‌کرد، دوازدهمین جانشین شاه نعمة‌اله ولی برای ترویج تصوف از هند به ایران آمد و بالاخره در ۱۲۱۲ق به حکم آقا محمدعلی کرمانشاهی (وفات ۱۲۱۶ق) در کرمانشاه محاکمه و اعدام شد.

## ۱۷۳- مظفر علی شاه کرمانی

ملا محمدتقی کرمانی ملقب به مظفر علی شاه (درگذشته‌ی ۱۲۱۵ قمری) در علوم طبیعی، طب، ریاضی، فقه و اصول استاد بود و جمعی گران از طلاب علوم از محضر درس او مستفیذ شدند. تا آن‌که وی به مشتاق علی شاه کرمانی و نور علی شاه اصفهانی برخورد و به کلی منقلب شد و از نور علی شاه تلقین ذکر یافت. مظفر علی شاه پس از قتل مشتاق علی شاه، دیوان مشتاق را به نام آن درویش تارزن با حال بی‌سواد ساخت. دیگر از آثار علمی مظفر علی شاه عبارتند از تفسیر منظوم بحرالاسرار، تفسیر منثور مجمع البحار، رساله‌ی کبریت احمر و...

## ۱۷۴- قلندریه در نگاه

### خواجه نصیر طوسی و میرفندرسکی

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) از حکما و علمای بزرگ قرن هفتم هجری است. آثار علمی او عبارتند از: شرح اشارات ابن سینا در حکمت نظری، اخلاق ناصری در حکمت عملی، تجرید در کلام، تذکره در هیئت، اساس الاقتباس در منطق، اوصاف الاشراف در عرفان.

خواجه نصیر، چنان‌که در جای دیگر نوشته‌ایم، از لحاظ سیاسی، شخصی مرموز و مرد روز و بی‌پروا به اصول اخلاقی و انسانی بود. هر روز از خدمت امیری به خدمت امیری دیگر رفت تا سرانجام به خدمت هلاکو نواده‌ی چنگیز درآمد و پس از غلبه‌ی مغول بر اسماعیلیان با هلاکو به بغداد رفت و خلافت عباسی را منقرض کرد.

۲- بعضی اماکن به نام طایفه یا صنفی که ساکن آن کوچه یا میدان یا بازار بوده‌اند، نام‌گذاری شده بود، مانند کوچه‌ی زرگرها، کوچه‌ی تورانی‌ها، محله‌ی قرشمارها، کوچه‌ی یزدی‌ها، مسگرخانه، بازار قنادها، میدان رنگرزاها، بازار آهنگرها، بازار پنبه‌بی‌ها، میدان زغال فروش‌ها، میدان هیزم فروش‌ها، میدان نعلبندان، میدان بالداران و...

۳- بعضی کوچه‌ها به نام مشاهیری که در آن کوچه ساکن بودند، خوانده شده بود، مانند: کوچه‌ی آقا (حاج میرزا حسین مجتهد) کوچه‌ی افتخار (افتخارالحکما)، کوچه‌ی بقراط (بقراط التولیه)، کوچه‌ی سالک (سالک شاعر)، کوچه‌ی مستوفی (به نام مستوفی سبزواری)، کوچه‌ی مشیر (به نام مشیرالممالک) و کوچه‌ی صفائیه (به نام میرزا فتح‌الله صفاءالملک سمنانی الاصل سبزواری المسکن از مستوفیان قدیم).

پدر من در کوچه‌ی صفائیه، خانه‌ی دو طبقه مالک بود که وقتی من بچه‌ی پنج - شش ساله‌ی بودم، مدتی مادر بزرگم در طبقه‌ی همکف آن می‌زیست و یکی از خویشاوندان مان یعنی سیدحسن مصطفوی (نوه‌ی دختری سید محمدرضا سلطان الواعظین عربشاهی محرک قتل سلطان علی شاه گنابادی که من شرح حال او را در جلد نهم دایرة‌المعارف تشیع نوشته‌ام) و همسرش که دختردایی پدرم و نوه‌ی دختری آقامیرزا محمود عربشاهی (بزرگ سادات عربشاهی که دکتر قاسم غنی در جلد اول یادداشت‌هایش از او به عظمت یاد کرده است) بود، در طبقه‌ی فوقانی آن خانه، مستأجر ما بودند. آن خانه را بعدها پدرم فروخت؛ هم‌چنان که زمینی دو کله در خیابان پهلوی سابق (= خیابان سید جمال‌الدین اسدآبادی امروز) را در بهترین نقطه‌ی شهر و نیز زمینی دیگر در خندق (= خیابان کاشفی شمالی امروز) را و بالاخره باغ موروثی مادرم در کوچه نقابشک (= خیابان رضوی امروز) را. دریغ نمی‌خورم که پدرم این‌ها را فروخت چون آن‌ها را با عزت، هزینه‌ی زندگی و تعلیم و پرورش ما کرد که امروز علم را بر مال ترجیح دهیم اما دریغ می‌خورم که نام این هر چهار محل، عوض شده است. در کوچه‌ی صفائیه که جنوباً به کوچه‌ی سروستان و شمالاً به خیابان دکتر غنی می‌خورد، حمامی هم به نام حمام صفائیه بود که اکنون همه‌ی آن‌ها تخریب شده است و اگر مانده بود از میراث‌های فرهنگی بود.

خواججه نصیر، در انهدام نظام موجود بیداد کرد. چه خانقاه‌ها و مدرسه‌ها که خراب نکرد و چه انسان‌های بی‌گناه و مظلوم که به دست جلاد نسپرد. یک قلم از فجایع این خراسانی بی‌انصاف آن است که ابن‌فوطی در **الحوادث الجامعه** نوشته است و آن این که چون هلاکو وارد بغداد شد، صوفیان نزد او آمدند و صف کشیدند. هلاکو از وزیر خود خواججه نصیر که آن وقت رییس اوقاف امپراتوری مغول بود، پرسید: اینان چه گروه‌اند و کیستند؟ خواججه گفت: مردمی مفت‌خوارند و بی‌کار و بی‌عار. زیرا نه زارع‌اند نه کاسب نه صنعتگر و جامعه به بیش از این سه طبقه احتیاج ندارد. هلاکو فوراً حکم به کشتن ایشان کرد.

عجبا که به عقل این عالم بی‌عمل نرسید که ولو نظر او صائب باشد و جامعه تنها به همان سه طبقه برزگر و سوداگر و صنعتگر محتاج است و بس، و مطلقاً احتیاجی به تربیت روحی و معنوی نداشته باشد، از این بیچارگان باید برای خدمت در مزارع و کارگاه‌ها استفاده شود (چنان‌که در چین کردند) نه آن‌که همه را از دم تیغ بی‌دریغ بگذرانند.

سید نعمه‌الله جزایری در **انوار نعمانیه**، از قول بعضی از عالمان قریب به عصر خویش (بدون ذکر نام) در باب قلندران چنین نقل کرده است:

فی بیان احوال القلندریه: و قد صنف بعض العلماء ممن قارب عصرنا رساله شبهه فیها الذنبا برجل له رأس و قلب و یدان و رجلا ن الی غیرذلک من الاعضا. فشبه الملوک بانهم رأسه والعلماء بانهم قلبه و جعل اهل کل صنعة عضواً من اعضائه لان کل احد تراه فله دخل فی الجملة فی تمشیه هذا العالم. و لَمَا اتی الی جماعة القلندریه و اشباههم، شبَّههم بشعر العائنه و الابطین بجامع انهم لا یدخلون فی تمشیه هذا العالم بوجه من الوجوه... فکما ان علاج دفع الشعر فی ازالته بالنوره فکذا ینبغی ازالة هؤلاء من وجه الارض. (انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۳۰۹)

ترجمه: در بیان حال قلندران. یکی از عالمان که نزدیک به عصر ما می‌زیست، رساله‌یی تصنیف کرده و در آن رساله، جامعه را به اندام انسان تشبیه کرده و گفته است که هیأت حاکمه، به منزله‌ی سر و رییس جامعه است، حکماء و علماء به منزله‌ی قلب جامعه‌اند و دیگر مردم از اهل حرفه‌ها و صنایع به منزله‌ی اعضای مختلف بدن انسان‌اند که هرکدام به نوعی به خدمت و تمشیت امور

می‌پردازند. اما قلندران بی‌کار و گدا و پرسه‌زن، به منزله‌ی موهایی‌اند که در زیر بغل و شرمگاه می‌روید و فایده‌یی برای انسان ندارد، بلکه اگر در ازاله‌ی آن‌ها دیر اقدام شود، آزار و اذیت آن‌ها بیشتر می‌شود.

این عبارت عربی سید نعمه‌الله جزایری، ترجمه‌ی کلام پارسی میرفندرسکی در **رساله‌ی صناعیه** به شرح زیر است:

«قلندران و عالم‌گردان و تن‌آسایان که هیچ‌کار نکنند، به منزله‌ی موی بغل و زهار باشند و بی‌قدر و عزت، و گاه باشد که در بعضی شرایط و ازمان قتل و قطع ایشان واجب شود به منزله‌ی ستردن موی».

گویا آقا محمدعلی کرمانشاهی صاحب **مقامع** و رساله‌ی **خیراتیه** که در عصر فتحعلی‌شاه قاجار حکم به تخریب خانقاه‌ها و درویش‌کشی داد، متأثر از این نوشتار سید نعمت‌الله جزایری و میرفندرسکی بوده باشد والله هو العالم.

آقا محمدعلی کرمانشاهی در رساله‌ی **خیراتیه** گوید: «قاصر از کرمانشاهان روانه... در دارالسلطنه‌ی تهران مشغول تعزیر و تنبیه ملاحظه‌ی صوفیه و فرق ضاله‌ی مضله شده، بنابر درویش‌کشی نهاده، سرهای آن‌ها را تراشیده، و کلاه مخروطی آن‌ها را پاره‌پاره کرده و از آن دیوار و حوالی قلندران آواره نمود... اجازه‌ی ضرب و شتم و آزار ایشان را به بسیاری از دوستان داده.»

البته خواججه نصیر طوسی و نعمه‌الله جزایری و آقا محمدعلی کرمانشاهی در وقت نگارش این سطور تشریف ندارند اما زمین خالی از حجت! نیست و لابد بعضی اخلاف آنان در بعضی بلاد به کشتن و تبعید خیلی‌ها حکم می‌فرمایند.

## ۱۷۵- شیخ محمدصالح حائری مازندرانی (علامه سمنانی)

نیما در یادداشت‌های روزانه‌اش دوبار از شیخ محمدصالح حائری مازندرانی (علامه سمنانی) یاد می‌کند:

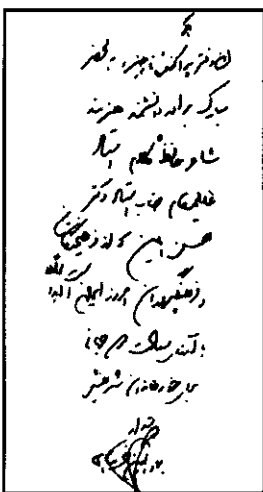
الف. «من می‌شناسم غزالی‌ای (= علامه شیخ صالح بابلی حائری) صاحب منظومه‌ی **سبکه‌الذهبیه** را که کسی او را نشناخت.» (تهران، مروارید، ۱۳۸۷، ص ۱۹۰)

ب. «همین روزگار که امروز اسمی از استادان بزرگ مثل علامه حائری صاحب **سبکه‌الذهبیه** نمی‌شناسد.» (همان‌جا، ص ۲۳۵)

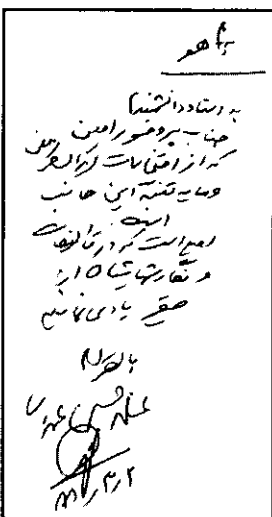
## ۱۷۶- نمونه‌ی خط مشاهیر

الف. خط احمد مهدوی دامغانی (استاد دانشگاه هاروارد)

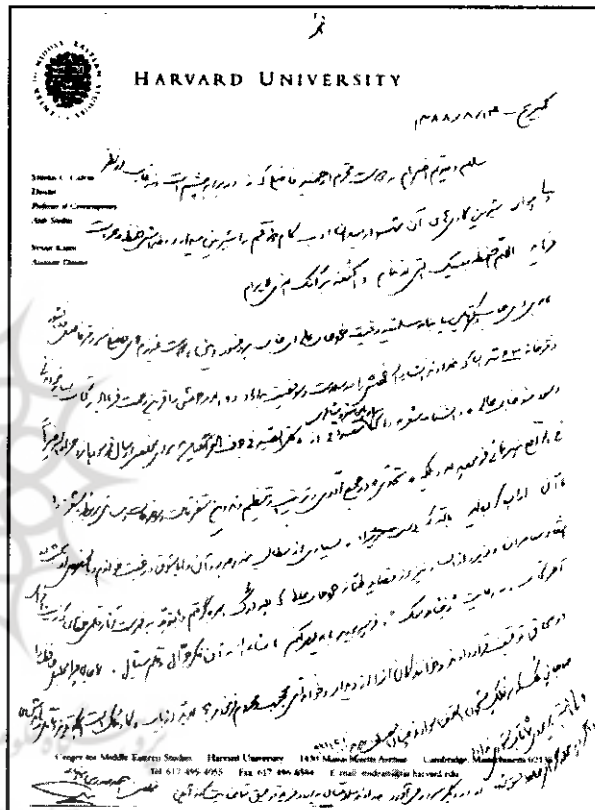
استاد دکتر مهدوی دامغانی از سر کرامت پیام داده بودند یعنی در پیام‌گیر دفتر مجله پیام گذاشته بودند که آن چه در مجله‌ی حافظ در مورد زنده‌نام ذبیح بهروز از قلم ایشان و قول دکتر شفیع کدکنی نقل شده است، قول منقول از دکتر حسن فاضل بوده است و نه دکتر شفیع و لذا این مطلب از جهت تصحیح نوشته‌ی معظم له به اطلاع خوانندگان می‌رسد.



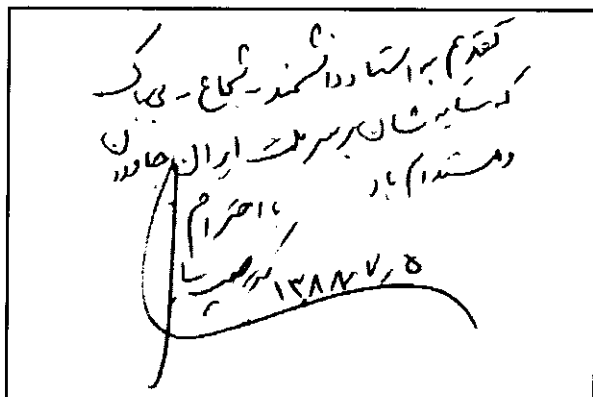
ج. خط استاد بهاء‌الدین خرمشاهی (قرآن‌پژوه، حافظ‌شناس، ادیب و شاعر) بر صفحه‌ی اول مجموعه‌ی شعرش، زنده می‌ری:



د. خط دکتر غلام‌حسین عمرانی (دکتر ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد، شاعر) بر روی جلد صفحه‌ی اول مجموعه‌ی غزل‌اش، صلت کدام قصیده‌ای، ای غزل:



ب. خط دکتر احمد رهنمای چیت‌ساز (مؤلف و مدیر مجله‌ی رازینوس)، بر صفحه‌ی اول تألیف مشهورش راهنمای داروهای ژنریک ایران:



## ۱۷۷- اخوانیات معاصران

اغلب شاعران معاصر که دواوین شعر خود را به سبک قدمایی تدوین کرده‌اند، در بخش پایانی دیوان‌های خود اخوانیاتی را چاپ کرده‌اند که در این جا به یک نمونه، اشاره می‌شود:

بخش پایانی دفتر اشعار دکتر عباس کی‌موش متخلص به مشکان گیلانی (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران) که با عنوان تصویر خیال به سال ۱۳۸۶ از طرف انتشارات صفی‌علیشاه منتشر شده است، شامل اخوانیاتی برای بیست و دو نفر از اهالی شعر و ادب به شرح زیر است که عیناً به ترتیب ثبت در دفتر مزبور، نام‌های شان در این جا مذکور می‌شود:

- ۱- عبدالعلی ادیب برومند، ۲- مشفق کاشانی، ۳- دکتر سیدجعفر شهیدی، ۴- دکتر خلیل خطیب رهبر، ۵- علی‌اکبر کنی‌پور (مستی)، ۶- پروفسور سید حسن امین، ۷- غلامحسین مولوی (تنها)، ۸- هوشنگ ابتهاج (سایه)، ۸- دکتر احمد مهدوی

دامغانی، ۹- نیاز کرمانی، ۱۰- عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، ۱۱- پروفیسور دکتر خالد آفتاب، ۱۲- پروفیسور دکتر ظهیر احمد صدیقی، ۱۳- پروفیسور دکتر محمد انورخان، ۱۴- پروفیسور دکتر محمد رفیق، ۱۵- پروفیسور دکتر محمد اقبال ثاقب، ۱۶- دکتر حسن شادروان کوزانی، ۱۷- دکتر علی موسوی گرمارودی، ۱۸- دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، ۱۹- پروفیسور دکتر سید محمد اکرمشاه (اکرام)، ۲۰- دکتر اسماعیل حاکمی، ۲۱- دکتر سید علی محمد سجادی و ۲۲- دکتر سعید واعظ.

## ۱۷۸- نظریه نیما یوشیج درباره‌ی دکتر مصدق

یادداشت‌های روزانه‌ی پیشوای شعر نو نیما یوشیج، اخیراً به کوشش فرزند او - شراگیم یوشیج - چاپ شده است. این کتاب حرف‌های عجیب و غریب زیاد دارد. از جمله، نظریه‌های نیما درباره‌ی زنده‌یاد دکتر محمد مصدق به نظر من بسیار عجیب می‌رسد، زیرا دکتر مصدق اگرچه معصوم نبود اما بی‌شک در مقام پیشوای نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران از مردان نادر خاورمیانه بود. اینک اظهارنظرهای عجیب نیما درباره‌ی مصدق، بی‌دخل و تصرف یاد می‌شود.

### الف - مصدق یک دست‌نشانده‌ی اجنبی‌ست!!

«شاه: مصدق نام را وصلش می‌کند. شاه چه تقصیر دارد؟ تو که او را لخت کرده‌ای و باز برای شهوت به او چسبیده‌ای که او را باز لخت کنی. مصدق یک دست‌نشانده‌ی اجنبی‌ست. او با قوت دادن به توده‌بی‌ها مملکت را رو به خطر می‌برد. خدا چه می‌داند چه بشود. او برای این که رییس‌جمهور شود، حاضر است مملکت را به دست روس‌ها تجزیه کند. مردم بیچاره‌اند. مردم عوام و گمراه‌اند و باید به دست این پیرمرد هفتاد ساله از بین بروند». (یادداشت‌های روزانه، تهران، مروارید، ۱۳۸۷، ص ۱۷)

### ب- دکتر مصدق و ستایش مسخره‌آمیز بچه‌ها!

«دکتر مصدق: عجب مسخره دنیایی داشت شهر ما. دختر بچه‌های شش ساله در رادیو می‌گفتند: ما قراردادهای دکتر مصدق را ستایش می‌کنیم و مردم چه مسخره‌هایی بودند که همین را می‌گفتند، و همراهی می‌کردند.» (همان‌جا، ص ۲۴)

## پ- مسخره‌بازی‌های مصدق

«مسخره‌بازی‌ها و حقه‌بازی‌های دکتر مصدق و ندانم‌کاری‌های او برای ریاست، حتی ضدیت با شاه (در صورتی که همه‌ی اموال او را غارت کرد)، باز دست از حرص برداشت و مردم باز دست از پرستش او برداشتند.» (همان‌جا، ص ۵۰)

## ت- پیشگویی من

«در یوش جعفر خسروی که مرید مصدق شده بود (چنان که همه‌ی مردم شده بودند) از من پرسید: این مصدق چگونه کسی‌ست؟ این در موقعی بود که اعلی‌حضرت شاهنشاه [کذا فی‌الاصول] با حال قهر از ملت به خارجه رفت. من به خسروی گفتم: این مرد [یعنی مصدق] پا از گلیم خود به در کشیده است. فواره چون بلند شود، سرنگون شود. این مرد، احمقانه دارد کار می‌کند. این حرف من یعنی بدگویی از مصدق در آن تاریخ، کفر بود. یک روز بعد از واقعه، ۲۸ مرداد شد و من به این مرد گفتم: دیدی چه گفتم؟ به من ایمان داری؟» (همان‌جا، ص ۲۴۲)

شاید به دلیل همین‌گونه فرمایشات نیما بود که مهدی اخوان ثالث پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در حق او قصیده‌ی گفت به این مطلع: مرا نیمای مادر... لو داد / مرا لو، پیشوای شعر نو داد.

## ۱۷۹- استمپل و انقلاب ایران

پروفیسور جان دی. استمپل، از ۱۳۵۳ تا زمان انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ در مقام دبیر سیاسی یکی از اعضای ارشد سفارت ایالات متحده در تهران بود و از نزدیک شاهد و ناظر بلکه مؤید سیر زوال و تلاشی رژیم پادشاهی در ایران ماند.

نام‌برده که در آن سال‌ها در بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران انجام وظیفه می‌کرد، به اقتضای شغل خویش می‌کوشید تا با همه‌ی شخصیت‌ها و از جمله رهبران مخالف رژیم شاه در تهران تماس نزدیک داشته باشد و نقطه‌نظرهای اپوزیسیون رژیم را طی گزارش‌های محرمانه و طبقه‌بندی شده برای وزارت امور خارجه‌ی آمریکا ارسال کند.

امروز ثابت است که گزارش‌های استمپل در دولت جیمی کارتر برای تصمیم‌گیری درباره‌ی انقلاب ایران محل اعتبار بوده و مورد پذیرش قرار می‌گرفته است.

وقتی که «دانشجویان خط امام» در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ سفارت



فرماندهان ارتش و مهندس بازرگان و دکتر بهشتی تماس برقرار شود و با هم ملاقات کنند و شورای انقلاب هم در جریان این تماس‌ها بود...» (آن سوی اتهام، ص ۱۸)

ارتباط انقلابیون با جان استمپل آمریکایی در خاطرات مهندس مهدی بازرگان و دکتر احمد صدر حاج سید جوادی نیز تأیید شده است.

## ۱۸۰- نمونه‌ی تصویر مشاهیر

الف. عکس زنده‌یاد دکتر عبدالحسین نوایی (مورخ)



ب. عکس استاد محمد روشن (پژوهشگر ادب و تاریخ)



پ. عکس ادیب مسعودی (شاعر و ادیب)



آمریکا را اشغال یا به اصطلاح «تسخیر» کردند، کارمندان سفارت، اسناد موجود در سفارت‌خانه را معلوم کردند. با این همه، در «اسناد لانه‌ی جاسوسی» (= سفارت آمریکا در تهران) نام جان.دی. استمپل در سرتاسر سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۷ = ۱۹۷۵-۱۹۷۹ به چشم می‌خورد.

استمپل دارای درجه‌ی دکتری علوم سیاسی است و در مقام پژوهشگر سیاست خاورمیانه، کتابی با عنوان **درون انقلاب ایران** درباره‌ی روندها و سیر حرکت انقلاب ایران و زوال رژیم پهلوی نوشته است که آن را دکتر منوچهر شجاعی ترجمه و در سال ۱۳۷۷ توسط موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا منتشر کرده است.

به عقیده‌ی استمپل مهم‌ترین دلیل بروز انقلاب اسلامی در ایران، نارسایی‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و اداره‌ی کشور به شیوه‌ی استبداد فردی بویژه در پانزده سال آخر رژیم پهلوی یعنی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

استمپل دیدارهای متعددی با بخشی از رهبران انقلابی، از جمله مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر احمد صدر حاج سید جوادی و... داشته است که گزارش کامل آن‌ها در اسناد طبقه‌بندی شده‌ی سفارت آمریکا منتشر شده است. خود استمپل نیز در کتاب **درون انقلاب ایران** به این دیدارها اشاره کرده و در تحلیل و تجزیه‌ی اوضاع و مسائل ایران از محتوای آن نشست‌ها استفاده کرده است. در میان دست‌اندرکاران انقلاب، مهندس عباس امیرانتظام نیز طی یادداشت‌های مربوط به دی ۱۳۵۷، جلسه‌های انقلابیون را با استمپل به شرح زیر تأیید کرده است:

«من هفته‌ی چند بار با نماینده‌ی کمیسیون حقوق بشر آمریکا و دبیر سیاسی سفارت آمریکا - جان استمپل - بنا به توصیه و راهنمایی مهندس بازرگان ملاقات می‌کنم و از او می‌خواهم تا همه‌ی تلاش و قدرت‌ش را به کار بگیرد و شاه را وادار کند تا از خون‌ریزی و ویرانی جلوگیری کند. اعضای سفارت آمریکا، اعم از سولیوان و استمپل همیشه می‌گویند که آن‌ها در امور داخلی ما دخالت نمی‌کنند، ولی من با تجربیاتی که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دارم، می‌دانم آن‌ها در این گفتار صادق نیستند. بنابراین در هر ملاقات، این مساله را تکرار می‌کنم، چون معتقد هستم هر کس که کشته شود، ایرانی است و هر چه که ویران و نابود شود، متعلق به ایران است. پس باید با تمام نیرو کوشید تا از تکرار آن جلوگیری شود. استمپل در ملاقات‌های متعدد به ما پیشنهاد می‌کرد بین